

قاعدهٔ ردّ ادله در حقوق ایالات متحده و مقایسهٔ آن با ضمانت‌اجراهای مشابه در حقوق ایران*

□ مهدی صبوری پور^۱

چکیده

از جمله ضمانت‌اجرایی که در برخی نظام‌های حقوقی برای رعایت قانون در تحصیل دلیل در نظر گرفته شده، این است که ادلهٔ گردآوری شده متعاقب اقدامات غیر قانونی مأموران، قابل ارائه و استناد در دادگاه نیستند. این امر تحت عنوان «قاعدهٔ ردّ ادله» شناخته می‌شود و از جمله در نظام حقوقی ایالات متحده، در رابطه با تفتیش و توقیف‌های غیر قانونی اعمال می‌شود. با توجه به اینکه اعمال این قاعده در برخی موارد منجر به سلب امکان محکومیت مجرمان خطرناک شده و انتقادات زیادی را برانگیخته، دیوان عالی این کشور در سال‌های اخیر در راستای تحدید دامنهٔ آن حرکت کرده است.

اما در نظام حقوقی ایران، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، نیم‌نگاهی به این قاعده کرده و در تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۱۹۰ خود جلوه‌ای از آن را در حمایت از حق برخورداری از وکیل پذیرفته بود. اما این مقرر، هیچ‌گاه اجرایی نشد و پیش از

آنکه به مرحله اجرا درآید، در اصلاحات قانون مذکور در سال ۱۳۹۴ تغییر یافت و قاعده رد ادله از آن حذف گردید. اصل ۳۸ قانون اساسی و ماده ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی نیز اگرچه بر عدم پذیرش اقرار حاصل از شکنجه تصریح دارند، از نظر مبنایی، با قاعده رد دلیل تفاوت دارند و از این رو وجود آن‌ها را نمی‌توان به معنای پذیرش این قاعده در حقوق ایران دانست.

بر این اساس در حال حاضر عملاً هیچ مصداقی از قاعده مذکور در حقوق کیفری ایران به چشم نمی‌خورد.
واژگان کلیدی: دلیل، ضمانت اجرا، قاعده رد، قواعد دادرسی کیفری.

مقدمه

هربرت پاکر، نظام‌های عدالت کیفری را بر حسب نوع فرایند، به دو گروه دسته‌بندی کرده است (Packer, 1964: 1-64). گروه نخست تابع الگوی «کنترل جرم»^۱ است که در تعارض میان حقوق متهم و جامعه، اولویت را به حقوق جامعه و حفظ امنیت آن می‌دهد و از این رو، اولویت اصلی آن دستگیری سریع متهمان، محکوم کردن و مجازات آن‌هاست. روشن است که حقوق متهم در چنین دیدگاهی، اهمیت چندانی ندارد. الگوی دوم، الگوی «دادرسی منصفانه»^۲ است که حقوق و کرامت انسانی متهم را گاه حتی بر حقوق جامعه ترجیح می‌دهد و با رعایت کرامت انسانی وی، در پی تحقق عدالت در فرایند کیفری است (قبانچی و دانش‌ناری، ۱۳۹۱: ش ۱۶۹/۴). مهم‌ترین راهبرد این الگو، رعایت تشریفات قانونی در تمام مراحل دادرسی است (همان: ش ۱۷۴/۴). از این رو ادله‌ای که بدون رعایت ضوابط قانونی تحصیل شده باشند، در این الگو قابل پذیرش نیستند. در الگوی دادرسی منصفانه، دستگاه عدالت کیفری نمی‌تواند و نباید به دنبال محکوم کردن بزهکاران به هر قیمتی باشد. گاه بهای اثبات مجرمیت یک متهم به جرم به قدری زیاد است که وجدان جمعی به هیچ وجه تمایلی به پرداخت آن ندارد. یکی از دلایل منع شکنجه برای اخذ اقرار در دنیای امروز (از جمله در حقوق ایران: اصل سی و هشتم قانون اساسی) همین امر است. هدف حقوق کیفری، اعمال

1. Crime control.

2. Due process.

عدالت نسبت به همهٔ افراد جامعه، از جمله متهم است. این هدف حقوق کیفری چه بر مرحلهٔ دادرسی و چه بر امور پیش از آن اثر می‌گذارد (Ashworth, 1998: 25). با توجه به اینکه بنیان دعوای کیفری بر ادله است (تدین، ۱۳۸۸: ش ۵۶/۶۷)، دستگاه عدالت کیفری نمی‌تواند نسبت به شیوهٔ تحصیل دلیل علیه متهم بی‌اعتنا باشد.

ادله‌ای که دادستان تمایل به استناد به آن‌ها در راه اثبات مجرمیت متهم را دارد، ممکن است به دلایل مختلف غیر قابل پذیرش محسوب شده و رد شوند. برخی از این ادله ممکن است دارای مصونیت باشند مثل مکالمات و مراسلات بین وکیل مدافع و متهم؛ برخی دیگر به این دلیل رد می‌شوند که به حد کافی قابل اعتماد نیستند مثل شهادت یک کودک که هنوز درک کاملی از اوضاع پیرامون خود ندارد و نیز نتایجی که از دستگاه‌های دروغ‌سنج به دست می‌آید؛ در برخی موارد نیز عدم رعایت حقوق متهم است که به رد ادلهٔ تحصیل شده علیه وی منتج می‌شود. رد ادله در نتیجهٔ عدم رعایت شرایط قانونی بازداشت و تفتیش (که در واقع به منزلهٔ نقض حق متهم نسبت به مصون ماندن از بازداشت و تفتیش غیر قانونی است) از این جمله محسوب می‌شود (Acker & Brody, 2004: 79). این مورد در حقوق ایالات متحده تحت عنوان «قاعدهٔ رد»^۱ مورد اشاره قرار می‌گیرد. این قاعده بدان معناست که دادگاه‌ها ادلهٔ تحصیل شده از راه توقیف و بازداشت غیر قانونی افراد را نخواهند پذیرفت ولو اینکه آن ادله اهمیت بسیاری در پرونده داشته باشند (Wayne & Hess, 2001: 93) و حتی اگر هیچ دلیل دیگری در پرونده برای اثبات مجرمیت متهم وجود نداشته باشد و در نتیجه دادگاه مجبور شود کسی را که یقین به مجرمیت وی دارد، صرفاً به دلیل اینکه بازداشت وی یا تفتیش منزل و اتومبیل وی غیر قانونی بوده است، تبرئه کند. از همین روست که باید این قاعده را مهم‌ترین، مؤثرترین و در عین حال بحث‌انگیزترین ضمانت اجرای توقیف، تفتیش و بازداشت غیر قانونی شهروندان در حقوق آمریکا دانست. اهمیت این قاعده هنگامی روشن‌تر می‌شود که به یاد داشته باشیم قاعدهٔ اعتبار امر مختومه یا منع محاکمهٔ مجدد^۲ با دقت و شدت کامل در حقوق آمریکا اجرا می‌شود. بنابراین هنگامی

1. Exclusionary rule.
2. The rule against double jeopardy.

که متهمی به دلیل اعمال قاعده رد، برائت حاصل می‌کند، دیگر قابل محاکمه مجدد نیست؛ حتی اگر دلایل جدیدی غیر از آنچه که قبلاً به دلیل اعمال این قاعده رد شده است، علیه وی به دست آید.

۱. مبانی قاعده رد ادله در حقوق ایالات متحده

قاعده رد ادله‌ای که ضوابط قانونی در گردآوری آن‌ها رعایت نشده است، از یک سو مبتنی بر تفسیر قضایی دیوان عالی ایالات متحده از قانون اساسی این کشور است و بر این اساس، به طور غیرمستقیم دارای مبنای قانون اساسی است. از سوی دیگر، دیدگاه هواداران این قاعده آن است اگر از منظر کارکردگرایانه به این قاعده نگریسته شود، کارکرد بازدارنده دارد و مانع از سوء عملکرد پلیس در رفتار با شهروندان می‌شود. نهایتاً اگر از بُعد حسن عملکرد دستگاه‌های زیرمجموعه حاکمیت به این قاعده توجه شود، ملاحظه می‌شود که یکپارچگی اجزای مختلف حاکمیت، وجود این قاعده را توجیه می‌کند. با توجه به این مراتب، مبانی سه‌گانه‌ای را برای قاعده مذکور می‌توان ذکر کرد که ذیلاً به طور جداگانه به هر یک از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۱. قانون اساسی

نخستین مبنای قاعده رد در حقوق ایالات متحده، مبنای قانون اساسی آن است. مطابق اصلحیه چهارم قانون اساسی این کشور:

حق اشخاص برای در امان بودن خود، املاک، مراسلات و دارایی‌شان از توقیف و تفتیش ناموجه، نباید نقض شود و هیچ‌قراری [برای توقیف و تفتیش] نباید صادر شود مگر با وجود دلیل محتمل [بر ارتکاب جرم]....

برای تضمین رعایت این حق اساسی و بازداشتن حکومت‌های ایالتی و فدرال از نقض این ممنوعیت، دیوان عالی این کشور اقدام به ایجاد قاعده رد ادله کرده است. به این ترتیب، اگرچه قاعده مذکور به طور صریح در قانون اساسی این کشور بیان نشده است، قضات دیوان عالی، این قاعده را به وجود آورده‌اند تا تضمینی باشد برای رعایت حق اساسی مندرج در اصلحیه مذکور.

قاعده رد، به معنای امروزی آن در سال ۱۹۱۴ در دعوی Weeks v. United States به وجود آمد. در این دعوی، مأموران پلیس بدون داشتن دستور قضایی وارد منزل متهم (ویکز) شده و با تفتیش وسایل شخصی وی متوجه شده بودند که وی به طور غیر قانونی، اقدام به فروش بلیط بخت آزمایی از طریق پست می کند. بعد از محکومیت وی در دادگاه ایالتی و تجدیدنظر به استناد همین ادله، نهایتاً پرونده او در دیوان عالی مطرح شد. قضات دیوان عالی به اتفاق و بدون حتی یک نظر مخالف، رأی دادند که ادله جرم در صورتی که با نقض الزامات قانونی مربوطه جمع آوری شده باشند، قابل استناد در دادگاه نیستند. از آنجا که پرونده مورد اشاره، یک دعوی فدرال بود، این قاعده نیز ابتدا فقط در محاکم فدرال اعمال می شد تا اینکه در سال ۱۹۶۱ و در دعوی Mapp v. Ohio دیوان عالی ایالات متحده آن را شامل رسیدگی های دادگاه های ایالتی نیز دانست و به این ترتیب رعایت آن برای محاکم ایالتی نیز الزامی شد (Segal, 2012: 574).

البته وجود این قاعده به هیچ وجه به معنای آن نیست که دادگاه باید از محاکمه متهمی که بازداشت وی غیر قانونی بوده است خودداری کند. چه در آرای قدیم و چه در آرای جدید محاکم آمریکا این امر به کرات تصدیق شده است که غیر قانونی بودن بازداشت متهم باعث سقوط اتهام علیه وی نمی شود و او را از تعقیب مصون نگه نمی دارد. در یکی از آرا می خوانیم:

هیچ قیدی در قانون اساسی ایالات متحده وجود ندارد که دادگاه را ملزم کند تا به یک فرد بزهکار که صحیحاً محکوم شده است اجازه دهد از چنگال عدالت فرار کند صرفاً به این دلیل که او بر خلاف میلش نزد دادگاه آورده شده است.^۱

اما این امر قاعده تأثیر خود را بر ادله قابل قبول توسط دادگاه باقی می گذارد. به این ترتیب که ادله تحصیل شده علیه متهم در صورتی که مستقیماً از توقیف غیر قانونی وی حاصل شده باشند، در رسیدگی کیفری غیر قابل قبول هستند. این امر به آن معناست که اگر ادله دیگری در پرونده موجود باشند که مجرمیت متهم را ثابت کنند، حکم محکومیت وی بر اساس همین ادله صادر می شود اما اگر تنها ادله موجود در پرونده آنهایی باشند که

1. Frisbie v. Collins (1952), Quoted in: Acker and Brody, op.cit, 80.

در نتیجه توقیف و تفتیش غیر قانونی به دست آمده‌اند، پرونده هیچ دلیل معتبر و قابل استنادی ندارد و در نتیجه دادگاه ناچار به صدور حکم برائت برای متهم است.

۲-۱. بازدارندگی

دومین مبنای قاعده ردّ ادله، بازدارندگی است. به این معنا که وجود قاعده رد باعث می‌شود که مأموران پلیس هنگام جمع‌آوری ادله جرم، الزامات و ضوابط قانونی را رعایت کنند؛ زیرا می‌دانند که در صورت تخلف از این الزامات، هر دلیلی که به دست آورند، مردود خواهد شد. این امر باعث می‌شود که آن‌ها از نقض این الزامات بازداشته شوند.

همچون سایر عرصه‌هایی که نظریه بازدارندگی مطرح می‌شود (صلاحی، ۱۳۸۶: ۳۰)، در این مورد نیز می‌توان دو نوع بازدارندگی را از یکدیگر متمایز نمود: نخست، بازدارندگی خاص نسبت به مأموری که با نقض حقوق اساسی شهروند، دلایل جرم را به دست آورده است و دادگاه نیز به دلیل همین تخلف وی، ادله را مردود دانسته است. او درمی‌یابد که نادیده گرفتن الزامات و ضوابط قانونی به معنای از دست رفتن حاصل تمامی زحماتی است که در راه تحصیل ادله متحمل شده است. این امر او را از تکرار این تخلف باز می‌دارد. دوم، بازدارندگی عمومی که نسبت به تمامی نیروهای پلیس و حتی سایر مأمورانی که به نحوی در جمع‌آوری ادله دخیل هستند، مطرح می‌شود و از نقض مقررات مربوط به تفتیش و بازداشت شهروندان توسط آنان پیشگیری می‌کند.

برای بررسی کارکرد بازدارنده قاعده رد ادله، سه روش بازدارندگی را باید از هم تفکیک نمود: نظریه انتخاب عقلانی،^۱ نظریه سازمانی^۲ و نظریه اظهارگرایانه (بیان‌گرایی) مجازات.^۳

طبق نظریه انتخاب عقلانی، انسان‌ها به مثابه کنش‌گرانی عقلانی، در پی حداکثرسازی منافع خود هستند. بنابراین بزهکاران بالقوه‌ای که ریسک‌خنثی^۴ هستند، در صورتی مرتکب جرم می‌شوند (و در بحث ما، مأموران پلیس در صورتی اقدام به

1. Rational choice theory.
2. Organizational theory.
3. Expressivist account of punishment.
4. Risk neutral.

نقض حقوق شهروندان می‌کنند) که فایده مورد انتظار آن‌ها از این امر، بیش از هزینه‌های مرتبط با ضمانت اجرای این رفتار باشد. در این دیدگاه، قاعده ردّ ادله در صورتی باعث بازداشته شدن پلیس از توقیف و تفتیش غیر قانونی می‌شود که هزینه مردود شدن ادله (با در نظر گرفتن احتمال وقوع این امر)، بیش از منفعتی باشد که پلیس از یافتن ادله انتظار دارد.

در مقابل، نظریه سازمانی، رویکرد انتخاب عقلانی را از این جهت مورد انتقاد قرار می‌دهد که تأثیر ساختار و فرهنگ سازمانی را بر رفتار افراد نادیده می‌گیرد. از دید نظریه سازمانی، این ساختار و فرهنگ، چارچوبی را تشکیل می‌دهند که کنشگر در آن چارچوب عمل می‌کند. بنابراین نمی‌توان او را مجزا و بریده از این ساختار و فرهنگ، به عنوان فردی که صرفاً بر اساس حساسگری خود عمل می‌کند، در نظر گرفت. او بخشی از این چارچوب است و ممکن است که کاملاً تحت تأثیر و مغلوب ابزارها و اهداف سازمان باشد. به این ترتیب، اگر در بحث ما، فرهنگ سازمانی پلیس در راستای عدم توجه به حقوق اساسی شهروندان باشد، مأمور پلیس نیز مرتکب چنین رفتارهایی می‌شود، بدون آنکه وجدان خود وی یا فرد دیگری در سازمان آزوده گردد (Kinports, 2013: 833). از این منظر، وجود قاعده ردّ ادله نمی‌تواند بازدارنده سوء رفتارهای پلیس باشد، مگر در صورتی که بتواند بر فرهنگ پلیسی تأثیر بگذارد و منجر به تغییر آن شود. از این منظر، بازدارندگی می‌تواند در درازمدت باعث تغییر الگوی رفتاری افراد شود. به این معنا که الگوی رفتاری حاکم بر ادارات پلیس را از الگویی خشن و بی‌توجه به حقوق اساسی شهروندان، به سمت رویکردی محتاط و دقیق نسبت به رعایت این حقوق تغییر دهد. به این ترتیب مأموران نه از بیم مردود شدن ادله‌ای که به دست آورده‌اند، بلکه بر مبنای فرهنگی که از سازمان خود آموخته‌اند، حقوق اساسی شهروندان را رعایت می‌کنند (Alschuler, 2008: 1368).

نهایتاً برخی از نویسندگان، بازدارندگی را با نظریه اظهارگرایانه (بیان‌گرایی) مجازات پیوند زده‌اند. این نظریه بر این امر تأکید می‌کند که مجازات، اظهار سرزنش است و پیام سرزنش رسمی را به جامعه منتقل می‌کند. طبق این دیدگاه، تأثیر مجازات بر رفتار مجرمانه صرفاً از باب افزایش هزینه‌های آن نیست بلکه در عین حال از مجرای کاهش

مطلوبیت آن نیز می‌باشد. این تحت عنوان کارکرد «آموزشی»^۱ مجازات مطرح می‌شود که همسو با شکل‌دهی به ترجیحات افراد عمل می‌کند. به این معنا که افراد به منظور اجتناب از همسان‌پنداشته شدن با افراد قانون‌شکن، آن دسته از گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و خواست‌ها را در خویش درونی می‌سازند که سازگار با هنجارهای اجتماعی تجلی‌یافته در ممنوعیت‌های کیفری است. قاعدهٔ ردّ ادله، از این منظر دارای درس‌های مهمی است؛ زیرا این پیام را منتقل می‌کند که نقض حقوق اساسی شهروندان، از دید جامعه محکوم است. از این رو می‌توان امیدوار بود که بر فرهنگ پلیسی نیز تأثیر گذارد و باعث روگردانی از توقیف و تفتیش غیر قانونی شود (Kinports, 2013: 835).

۳-۱. نظریهٔ میوهٔ درخت سمّی^۲

سومین مبنای قاعدهٔ ردّ ادله‌ای که به طور غیر قانونی به دست آمده‌اند «آموزهٔ میوهٔ درخت سمّی» است. این آموزه بدان معناست که دلیلی که از راه غیر قانونی به دست آمده باشد، همچون میوه‌ای است که از یک درخت سمّی به بار آمده و لذا باید از آن اعراض کرد؛ مثلاً اگر کسی را بدون هیچ مبنای معقولی بازداشت کنند و متعاقب آن در بازرسی بدنی از وی مقداری مواد مخدر کشف کنند، چون این میوه (مواد مخدر) از درختی سمّی (بازداشت غیر قانونی) به دست آمده است برای دادگاه قابل استفاده نیست و باید کنار گذاشته شود (Samaha, 1996: 403).

تعبیر دیگری که برای اشاره به همین معنا به کار می‌رود «منطق یکپارچگی قضایی»^۳ است. منظور از این تعبیر آن است که نظام عدالت کیفری یک کلّ یکپارچه محسوب می‌شود و رعایت قانون در آن باید در تمامی مراحل و توسط تمام کنشگران صورت گیرد. یکی از اجزای این کل (دادگاه) نمی‌تواند از نتایج قانون‌شکنی جزء دیگر (پلیس) برخوردار شود و عملکرد خود را بر مبنای پذیرش آن قانون‌شکنی بنا نهد. شرافت و شأن محاکم، آن‌ها را از مشارکت در رفتارهای مخالف قانون اساسی، هرچند به صورت غیر مستقیم منع می‌کند. حاکمیت قانون ایجاب می‌کند که حکم

1. Educative.
2. Fruit of Poisonous Tree Doctrine.
3. Judicial integrity rationale.

محکومیت بزهکاران با نقض حقوق اساسی آنها تحصیل نشده باشد. یکپارچگی دستگاه عدالت کیفری مقتضی آن است که حقوق متهمان نه فقط در دادگاه، بلکه از همان ابتدای فرایند کیفری رعایت شود. «اولیور وندل هلمز» قاضی معروف دادگاه عالی ایالات متحده در اوایل قرن بیستم در دعوی *Olmstead v. United States (1928)* در این باره چنین می گوید:

... به نظر من اگر چند مجرم از مجازات فرار کنند بهتر از این است که خود دولت در نقش قانون شکن ظاهر شود... (Ibid., 396).

نقض حقوق اساسی شهروندان، بهای سنگینی برای تحصیل محکومیت مجرمان است. اگر خود دولت قانون را رعایت نکند، اعتماد مردم به حاکمیت قانون از بین می رود و در نتیجه آنها هم هر گاه بتوانند و فرصتی پیدا کنند دست به قانون شکنی می زنند و به این ترتیب هم حاکمیت قانون لطمه می بیند و هم نظم عمومی.^۱ در واقع قابل قبول دانستن ادله تحصیل شده با نقض حقوق اساسی متهم به معنای صحه گذاشتن بر نقض ممنوعیت هایی است که در قانون اساسی برای حفاظت از حقوق افراد در نظر گرفته شده است.

۲. انتقادات وارد بر قاعده ردّ ادله

قاعده رد با توجه به تأثیر شدیدی که می تواند بر سرنوشت دعوی کیفری داشته باشد بحث های بسیاری را در حقوق آمریکا برانگیخته است و انتقادات متعددی نیز بر آن وارد شده است. در این قسمت، برخی از مهم ترین انتقادات وارد بر این قاعده بیان می شود.

۱-۲. رهایی بزهکاران

نخستین و مهم ترین انتقادی که بر قاعده ردّ ادله وارد می شود این است که با اعمال آن، افرادی که هیچ تردیدی در مورد بزهکاری آنها وجود ندارد، رها می شوند و امکان اجرای مجازات آنها از بین می رود. به این ترتیب، مردود دانستن ادله ای که با نقض

۱. برای توضیح بیشتر درباره رابطه بین قانون گرایی مردم و تصور آنها نسبت به حکومت، ر.ک: صانعی، ۱۳۸۱، ۷۹-۹۸.

حقوق متهم به دست آمده‌اند هزینه گزافی از حیث کشف حقیقت و اعمال عدالت در رسیدگی‌های کیفری دارد. موارد متعددی پیش آمده که جرم شدیدی مانند قتل اتفاق افتاده و مثلاً نوع گلوله‌های سلاح متهم با گلوله‌هایی که از بدن مقتول خارج شده است نیز مطابقت کامل دارد و هیچ تردیدی در ارتکاب قتل توسط این متهم وجود ندارد اما چون در بازداشت وی ضوابط قانونی رعایت نشده، دادگاه رأی بر برائت او صادر کرده است (Acker & Brody, 2004: 81).

دیوان عالی ایالات متحده نیز هنگامی که به هزینه‌های قاعده ردّ ادله اشاره می‌کند («رهایی مجرمان خطرناک در جامعه») را سنگین‌ترین هزینه به شمار می‌آورد. فرض کنید که جنایتکارانی چون «تد باندی» و «جفری دامر»، متعاقب توقیف و تفتیش غیرقانونی پلیس دستگیر می‌شدند، آزاد کردن آن‌ها در جامعه به این دلیل، باعث نابودی اعتماد مردم به دستگاه عدالت کیفری می‌شد. ممکن است گفته شود که چنین امری، نادر است، اما همین که احتمال آن وجود دارد، باید به آن فکر کرد (Alschuler, 2008: 1376).

از دید مخالفان این قاعده، رهایی بزهکاران به دلیل اعمال این قاعده می‌تواند اعتماد عمومی به دستگاه قضایی را نیز مخدوش کند. مردم می‌بینند که یک فرد بزهکار، به دلیل آنچه که از دید آن‌ها صرفاً یک «امر فنی حقوقی» است، آزاد می‌شود. در مقابل، هواداران قاعده ردّ ادله معتقدند که وجود چنین قاعده‌ای نه تنها باعث کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی نمی‌شود، بلکه برعکس، باعث ترسیم چهره‌ای مثبت از این دستگاه و به تبع آن، افزایش اعتماد عمومی می‌شود. به این ترتیب در مورد تأثیر قاعده ردّ ادله بر اعتماد عمومی به دستگاه قضایی باید گفت که این قاعده، تأثیری دوگانه دارد. از یک سو ممکن است برداشت عمومی از قاعده این باشد که مفرّی برای مجرمان ایجاد شده است تا بتوانند با توسل به امور پیچیده فنی، از مجازات بگریزند. اگر چنین تصویری در ذهن مردم به وجود آید، قاعده ردّ ادله باعث کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی می‌شود. اما در مقابل ممکن

است تأثیر قاعده این باشد که مردم، دستگاه قضایی را به عنوان مجموعه‌ای قانون‌مند بشناسند که حتی در مورد افرادی که مجرمیت آن‌ها مسلم است نیز به روش قانونی عمل می‌کند. چنین تصویری از دستگاه قضایی می‌تواند باعث افزایش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی شود (Rho, 2011: 736). اینکه کدام یک از این آثار دوگانه غلبه پیدا کند، وابسته به عوامل مختلفی همچون نگرش کلی مردم به حاکمیت، میزان مشارکت مردم در دستگاه قضایی و عواملی از این قبیل است و بنابراین در هر جامعه‌ای متفاوت است. از دید طرفداران قاعده رد، وجود این قاعده به طریق دیگری نیز به بهبود عملکرد نظام عدالت کیفری کمک می‌کند و آن، افزایش کارآمدی پلیس به دلیل ارتقای سطح همکاری مردم با پلیس است. توضیح آنکه کارآمدی پلیس وابستگی تامی به جامعه مدنی دارد. معمولاً مأموران پلیس هنگامی وارد میدان می‌شوند که یک شاهد یا بزه‌دیده، جرمی را گزارش می‌دهد. به علاوه، موفقیت پلیس در پاسخ‌دهی به جرم نیز شدیداً وابسته به همکاری مردم است. از این رو رابطه مردم با پلیس، اهمیت اساسی در کارآمدی پلیس دارد. اگر جامعه مدنی با پلیس همکاری نکند، کار پلیس بسیار دشوارتر و چه بسا غیر ممکن می‌شود. واقعیت این است که پلیس نمی‌تواند به تنهایی از پس مبارزه با جرم برآید. آن‌ها در این راه به کمک افراد جامعه نیاز دارند.

از جمله لوازم همکاری جامعه با پلیس این است که افراد جامعه، اقتدار پلیس را مشروع تلقی کنند و این امر نیز به نوبه خود منوط به آن است که شهروندان، پلیس را قانون‌مند بدانند. اگر پلیس از دید مردم دارای مشروعیت باشد، شهروندان اولاً تبعیت بیشتری از قانون خواهند داشت و ثانیاً در تأمین نظم و امنیت عمومی کمک بیشتری به پلیس خواهند کرد. در بنیادی‌ترین معنا، مشروعیت پلیس در گرو آن است که شهروندان، عملکرد پلیس را منصفانه بدانند. اگر شهروندان، عملکرد پلیس را قانونی بدانند، آن را مشروع نیز تلقی خواهند کرد و در نتیجه همکاری آن‌ها با پلیس نیز افزایش می‌یابد (Harris, 2009: 162). تحقیقات نشان داده است که وقتی احساس مشروعیت پلیس در بین مردم وجود دارد، آن‌ها حتی نتایج منفی اقدامات پلیس را نیز با سهولت بیشتری می‌پذیرند (Fagan & Tyler, 2008: 256).

کسانی که معتقدند بازدارندگی، باید نخستین هدف دستگاه عدالت کیفری باشد،

با قاعده ردّ ادله حاصل از جرم مخالف‌اند و آن را باعث تضعیف بازدارندگی از جرم می‌دانند. وجود این قاعده باعث می‌شود که دست و پای پلیس بسته شود و آن‌ها نتوانند تمام مجرمان را دستگیر کنند و به دست عدالت بسپارند. علاوه بر این، وقتی قضات به استناد این قاعده، ادله جمع‌آوری‌شده را غیر قانونی و مردود اعلام می‌کنند، امنیت جامعه را تضعیف می‌کنند؛ زیرا باعث می‌شوند که مجرمان رها گردند. اما این دیدگاه، بخش مهمی از واقعیت را نادیده می‌گیرد و آن اینکه با تضمین تبعیت پلیس از قانون، اعتقاد مردم به مشروعیت عملکرد پلیس افزایش می‌یابد و این امر نیز به نوبه خود باعث افزایش همکاری مردم با پلیس می‌شود (Harris, 2009: 164).

۲-۲. سوق دادن قضات به سوی قانون‌گریزی

قضات همانند سایر افراد، ممکن است در برخی موارد، رهایی بزهکار را به استناد قاعده ردّ دلیل منصفانه ندانند. در این حالت، ممکن است وقایع پرونده را به گونه‌ای در نظر بگیرند که امکان احتراز از اعمال قاعده ردّ دلیل برای آن‌ها فراهم شود. مفهوم واقعی این امر چیزی جز قانون‌گریزی قضات نیست. وقتی یک قاضی با یک قاتل یا متجاوز به عنف مواجه می‌شود، ممکن است تمام تلاش خود را به کار گیرد تا او را محکوم کند؛ حتی اگر این کار به بهای نادیده گرفتن «بخشی از قانون» باشد.

۲-۳. عدم جبران خسارت افراد غیر بزهکار

قاعده ردّ ادله حاصل از نقض قانون توسط پلیس، هنگامی مطرح می‌شود که دلایل مجرمیت فرد به دست آمده است اما چون شیوه تحصیل این دلایل غیر قانونی بوده، مرجع قضایی آن‌ها را نمی‌پذیرد. به این ترتیب این قاعده، از افراد غیر بزهکاری که به طور غیر قانونی تفتیش و بازرسی یا بازداشت شده‌اند، حمایتی نمی‌کند. به عبارت دیگر، قاعده ردّ ادله فقط از بزهکاران حمایت می‌کند (Ibid., 190-191).

۳. تحدید دامنه قاعده ردّ ادله

انتقادات وارد بر قاعده رد، بر دیوان عالی ایالات متحده نیز تأثیر گذاشته و باعث شده است که این مرجع قضایی در راستای محدود کردن دامنه اعمال این قاعده قدم بردارد.

پیگیری این روند توسط دیوان عالی، در دو مرحله صورت گرفته است: نخست، تأسیس استثنایی به نام «حسن نیت» و دوم، توسعه دادن دامنه این استثنا. ذیلاً هر یک از این اقدامات به طور جداگانه تبیین می‌شود.

۱-۳. شکل‌گیری استثنای حسن نیت^۱

دیوان عالی ایالات متحده در سال ۱۹۸۴ و در دعوی *United States v. Leon* استثنای حسن نیت را به وجود آورد. در این پرونده، دادگستری شهر «بربنک»^۲ بر مبنای اطلاعات ارائه‌شده توسط اداره پلیس شهر «گلندل»^۳ اقدام به صدور قرار تفتیش و بازرسی منزل لئون کرد و در اجرای این قرار توسط پلیس بربنک، مقادیری مواد مخدر از منزل لئون به دست آمد. در دادگاه مشخص شد که اطلاعات ارائه‌شده توسط پلیس شهر گلندل که مبتنی بر گزارش یک منبع ناشناس بود، برای انجام تفتیش و بازرسی کافی نبوده است. به این ترتیب، قرار تفتیش و بازرسی صادرشده توسط قاضی، مبنای قانونی نداشته است. بر این مبنای، لئون در دادگاه ادعا کرد که دلایل ارائه‌شده علیه وی معتبر نیستند و دادگاه باید آن‌ها را رد کند. دادگاه این استدلال وی را پذیرفت و ادله را مردود دانست و وی را تبرئه کرد. دادگاه تجدیدنظر بخش نهم ایالات متحده نیز این رأی را تأیید کرد. اما دیوان عالی با این استدلال که پلیس شهر بربنک، با حسن نیت و به تصور صحیح بودن اطلاعات ارائه‌شده توسط پلیس گلندل اقدام به تفتیش و بازرسی منزل لئون کرده بود، ادله جمع‌آوری‌شده متعاقب تفتیش منزل لئون را قابل پذیرش دانست و آن‌ها را از شمول قاعده «رد ادله» استثنا کرد. از آن زمان، این استثنا تحت عنوان استثنای حسن نیت شناخته می‌شود (Drey, 2009: 3). به این ترتیب، این استثنا در معنای اولیه خود به این معنا بود که اگر مأمور پلیس به طور معقولی بر این باور باشد که قرار تفتیش و بازرسی صادره توسط قاضی، قانونی بوده است، ادله جمع‌آوری‌شده توسط وی در اجرای آن قرار، قابل استناد در دادگاه است، حتی اگر بعداً معلوم شود که قاضی اشتباه کرده و جواز قانونی برای صدور آن قرار

1. Good faith exception.
2. Burbank, California.
3. Glendale, California.

نداشته است.^۱

۲-۳. توسعه استثنای حسن نیت^۲

دیوان عالی ایالات متحده در سال‌های اخیر در دو مرحله اقدام به توسعه دامنه استثنای حسن نیت و به تبع آن، محدود کردن شمول قاعده رد کرده است. این اتفاق در دو دعوی «هادسن» در سال ۲۰۰۶ و «هرینگ» در سال ۲۰۰۹ افتاده است.

۱-۲-۳. دعوی هادسن^۳

در این دعوی، مأموران پلیس که با حکم قضایی برای تفتیش و بازرسی منزل هادسن رفته بودند، پس از آنکه زنگ خانه‌اش را به صدا درآوردند، بلافاصله و بی‌آنکه به وی مهلت باز کردن درب را بدهند، آن را شکسته، وارد خانه شدند. این در حالی است که طبق قانون، مأموران پلیس باید مهلت معقولی به فرد بدهند و فقط در صورتی که وی درب را باز نکرد، می‌توانند به زور وارد منزل شوند. اما در این دعوی، این الزام قانونی رعایت نشده بود. طبق رویه‌ای که دیوان عالی تا پیش از این ایجاد کرده بود، ادله جمع‌آوری شده در این دعوی نیز باید مردود می‌شد؛ زیرا با نقض یک الزام قانونی به دست آمده بود. اما این دیوان در رأی خود اعلام کرد که این حد از نقض قانون، اعمال قاعده رد دلیل را ایجاب نمی‌کند. طبق نظر دیوان، استناد به قاعده رد دلیل در چنین موردی، جنبه بازدارندگی ندارد و نمی‌تواند باعث شود که پلیس در موارد مشابه

۱. مورد دیگری که در آثار برخی نویسندگان آمریکایی، استثنای بر قاعده رد شمرده شده ولی برخی دیگر با این نظر مخالفت کرده و آن را یک استثنای واقعی ندانسته‌اند و همین قول هم اقوی به نظر می‌رسد، در حقوق آمریکا تحت عنوان صلاحیت طرح دعوی (standing) شناخته می‌شود. منظور از این تعبیر به طور ساده آن است که مثلاً اگر پلیس، متعاقب بازداشت غیر قانونی فرد «الف» ادله‌ای تحصیل کند که مجرمیت فرد «ب» را به اثبات می‌رساند، فرد «ب» صلاحیت ندارد که به ارائه شدن آن ادله علیه خود اعتراض کند چرا که حقوق اساسی وی در این بازداشت نقض نشده است. یکی از مهم‌ترین مصادیق عملی این فرض آن است که مأموران پلیس یک قاچاقچی مواد مخدر را بازداشت، و از روی دفترچه تلفن وی، مشتریانش را شناسایی و با پیگیری پرونده نسبت به آن‌ها مجرمیت آن‌ها را نیز احراز می‌کنند. در این حالت اگر بازداشت آن قاچاقچی غیر قانونی بوده باشد، ادله تحصیل‌شده متعاقب آن علیه خود او قابل استناد نیستند اما علیه چنین مشتریانی قابلیت استناد دارند (cf. Samaha, 1996, 411).

2. Good faith exception.

3. Hudson v. Michigan (2006).

دست به چنین اقدامی نزنند. اما قسمت مهم‌تر استدلال دیوان که توسط قاضی اسکالیا^۱ بیان شد، این بود که قاعده رد ادله حاصل از جرم، هزینه‌های اجتماعی بسیار سنگینی دارد. در گذشته، پرداخت این هزینه‌ها لازم بود تا بتوان جلوی سوء رفتار پلیس را گرفت، اما امروزه دیگر آن زمان گذشته است. به عقیده وی، دوران تاریک عملکرد پلیس سپری شده است و اکنون وارد دورانی از فعالیت پلیس شده‌ایم که مأموران معمولاً به اصلاحیه چهارم قانون اساسی احترام می‌گذارند. امروزه نیروهای پلیس از آموزش بهتر، تمرین‌های بیشتر و محیطی حرفه‌ای‌تر در مقایسه با سال ۱۹۶۱ که این قاعده به وجود آمد، برخوردار هستند. علاوه بر این، افرادی که مورد سوء رفتار پلیس قرار می‌گیرند، راهکارهایی جبرانی در اختیار دارند که در سال ۱۹۶۱ وجود نداشتند؛ آن‌ها می‌توانند دعوای جبران خسارت علیه پلیس اقامه کنند و به دلیل مبالغ کلانی که در این گونه دعوای مورد حکم قرار می‌گیرند، وکلای زیادی هستند که با کمال میل، این گونه دعوای را می‌پذیرند. قاضی اسکالیا معتقد بود که این گونه راهکارهای جبرانی که هزینه‌های اجتماعی بسیار کمتری در مقایسه با رد ادله حاصل از جرم دارند، به خوبی می‌توانند حسن عملکرد پلیس را تضمین کنند و بنابراین دیگر نیازی به اعمال قاعده رد ادله در این گونه موارد نیست (Harris, 2009: 151). قاعده رد ادله را باید محدود به موارد فاحش سوء عملکرد پلیس نمود.^۲

1. Antonin Scalia.

۲. دیدگاه قاضی اسکالیا در این باره که با وجود امکان اقامه دعوای جبران خسارت علیه پلیس، دیگر نیاز چندانی به وجود قاعده رد ادله نیست، مورد انتقاد قرار گرفته و ادعایی بی‌مبنا دانسته شده است. به عقیده مخالفان، این ادعا مبتنی بر این فرض است که اداره‌های پلیس در صورت مواجهه با دعوای جبران خسارت، تغییر رفتار داده و بر عملکرد مأموران خود نظارت بیشتری می‌کنند و مأموران نیز از اقدام خلاف قانون خودداری می‌کنند. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که تأثیر بازدارنده این دعوای جبران خسارت، بسیار اندک است. این شواهد نشان می‌دهد که ادارات پلیس هنگامی که با احکام سنگین پرداخت خسارت (حتی به مبالغ چند میلیون دلار) مواجه می‌شوند، تلاش چندانی نمی‌کنند که در آینده در موارد مشابه به نحوی متفاوت عمل کنند تا با چنین احکامی مواجه نشوند؛ برای نمونه، شهرداری نیویورک در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰، به پرداخت مبلغ ۱۸۰ میلیون دلار در دعوای جبران خسارت ناشی از سوء رفتار پلیس محکوم شد. اما نتایج تحقیقات انجام شده حکایت از آن ندارد که رفتار پلیس نیویورک تغییری کرده باشد. یکی از علل این امر آن است که ادارات پلیس،

۳-۲-۲. دعوای هرینگ^۱

دیوان عالی ایالات متحده، بار دیگر در سال ۲۰۰۹ اقدام به توسعه دامنه استثنای حسن نیت کرد. در این پرونده، پلیس شهر «کافی کانتی»^۲ ایالات آلاباما، بر مبنای اطلاعات ارائه شده توسط پلیس شهر «دیل کانتی»^۳ اقدام به بازداشت هرینگ کرد. این اطلاعات حکایت از آن داشت که وی به دلیل عدم حضور در دادگاه برای رسیدگی به جرمی از درجه جنایت، تحت تعقیب است و برای وی قرار بازداشت صادر شده است. بعد از بازداشت و تفتیش بدنی هرینگ، یک سلاح و مقداری مواد مخدر از وی به دست آمد. در بررسی‌های بعدی مشخص شد که اطلاعات موجود در کامپیوتر پلیس دیل کانتی نادرست بوده و قرار صادره برای بازداشت هرینگ، پنج ماه قبل نقض شده بوده است. هرینگ بر مبنای ادله به دست آمده محکوم شد و دادگاه تجدیدنظر منطقه یازده ایالات متحده نیز آن را تأیید کرد. دیوان عالی نیز در یک رأی پنج به چهار، این محکومیت را تأیید کرد. خلاصه استدلال دیوان عالی این بود که «اگر اشتباه پلیس که منجر به یک بازداشت غیر قانونی شده، نتیجه یک بی‌مبالاتی^۴ باشد و نه ناشی از یک

→ پرداخت کننده مستقیم خسارت نیستند. در نظام رایج در ایالات متحده، یک سازمان خسارت را به بار می‌آورد (پلیس)، سازمانی دیگر در دادگاه دفاع می‌کند (وزارت دادگستری) و نهایتاً سازمان سومی، خسارت را می‌پردازد (خزانه‌داری). به این ترتیب، هزینه‌های جبران خسارت سوء عملکرد پلیس به هیچ وجه بر پلیس تحمیل نمی‌شود تا بتواند اثر بازدارنده داشته باشد.

از سوی دیگر، در دعوای مطالبه خسارت مدنی ناشی از توقیف و تفتیش غیر قانونی، هیئت منصفه باید مدعی خسارت را ذی‌حق تشخیص دهد و این امر اتفاق نمی‌افتد، مگر در صورتی که هیئت منصفه، با مدعی هم‌ذات‌پنداری کند. اما هنگامی که مدعی خسارت، یک مجرم است (یعنی دقیقاً در همان مواردی که قاعده رد ادله اعمال می‌شود) این هم‌ذات‌پنداری اتفاق نمی‌افتد. در نتیجه حکم به خسارت چندان هم صادر نمی‌شود. هیئت منصفه نمی‌خواهد به مجرم پاداش دهد. حتی در مواردی هم که مدعی خسارت، آشکارا مجرم نبوده و خسارت‌های ناشی از توقیف و تفتیش غیر قانونی خود توسط پلیس را در دادگاه مطالبه می‌کند، باز هم هیئت‌های منصفه تمایل چندانی به صدور حکم به خسارت، به نفع وی ندارند؛ زیرا گمان می‌کنند که اگرچه جرمی از آنان در پرونده در دست بررسی ثبت نشده است، بالاخره آن‌ها مجرم هستند؛ زیرا اگر غیر از این بود، مورد ظن و تفتیش و توقیف پلیس قرار نمی‌گرفتند.

1. Herring v. United States (2009).

2. Coffee County.

3. Dale County.

4. Negligence.

اشتباه نظام‌مند یا بی‌پروایی^۱ نسبت به رعایت الزامات قانون اساسی، قاعده رد ادله نباید اعمال شود» (Craig, 2010: 216).

بر خلاف دعوای هادسن که دیوان عالی فقط اعلام کرد که یک تخلف خاص (منتظر نماندن به میزان لازم، قبل از ورود به عنف به منزل) باعث رد ادله نمی‌شود، در دعوای هرینگ اقدام به صدور حکم کلی نمود و مقرر کرد که در هر مورد باید بررسی جداگانه‌ای صورت گیرد و اگر مشخص شود که یک بی‌مبالاتی ساده به نقض مقررات توقیف و بازداشت انجامیده، ادله نباید رد شوند اما اگر اشتباهی نظام‌مند صورت گرفته یا اینکه عمداً نسبت به رعایت الزامات قانون اساسی با بی‌پروایی رفتار شده است، قاعده رد ادله باید اعمال شود (Ibid., 217). تفاوت را باید در مفهوم دقیق عبارات «بی‌مبالاتی» و «بی‌پروایی» جستجو کرد. بی‌پروایی، آن است که فرد با رفتار آگاهانه (و بعضاً عمدانه) خود، خطر قابل توجهی و غیر قابل توجهی را برای دیگران ایجاد کرده باشد. اما بی‌مبالاتی هنگامی رخ می‌دهد که شخص به گونه‌ای رفتار کند که یک انسان متعارف در شرایط مشابه، آن گونه رفتار نمی‌کند. هر رفتاری که از حیث احتیاط‌آمیز بودن، در سطحی پایین‌تر از رفتار متعارف قرار گیرد، بی‌مبالاتی محسوب می‌شود. به این ترتیب، پلیس زمانی «بی‌پروا» محسوب می‌شود که آگاهانه، این خطر را که ممکن است رفتارش به نقض اصلحیه چهارم منجر شود، نادیده گرفته باشد. در مقابل، هنگامی «بی‌مبالات» پنداشته می‌شود که در زمینه رعایت الزامات اصلحیه چهارم، آن حد از احتیاط را که از یک پلیس متعارف انتظار می‌رود، اعمال نکرده باشد (Ibid., 229).

۴. قاعده رد ادله در حقوق ایران

قواعد دادرسی کیفری همچون سایر قواعد حقوقی، در ذات خود نیازمند «ضمانت اجرا» هستند. قاعده‌ای که ضمانت اجرا نداشته باشد، اساساً قاعده حقوقی نامیده نمی‌شود؛ زیرا «وظیفه حقوق، اندرزگویی و راهنمایی کردن نیست» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۵۵).

1. Recklessness.

اما متأسفانه این الزام با آن دقتی که در قواعد حقوقی ماهوی رعایت می‌شود، در قواعد شکلی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در عرصه قواعد اخیر، با نواهی و اوامر متعددی مواجه می‌شویم که قانون‌گذار هیچ ضمانت اجرای مشخصی برای آن‌ها در نظر نگرفته است و از این رو، صدق عنوان قاعده حقوقی بر آن‌ها مشکل می‌نماید؛ برای نمونه، ماده ۱۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مقرر کرده است که «جلب متهم به استثنای موارد ضروری باید در روز به عمل آید». حال اگر این الزام رعایت نشود و بدون ضرورت، جلب متهم به هنگام شب صورت گیرد، چه ضمانت اجرایی متوجه صادرکننده و مجری دستور جلب خواهد شد؟ این سؤال پاسخ روشنی ندارد؛ زیرا این دستور قانون‌گذار، با ضمانت اجرای خاصی همراه نگشته است. چنین قواعدی بیش از آنکه بار حقوقی داشته باشند، به قواعد و توصیه‌هایی اخلاقی می‌مانند.

از این دسته قواعد که بگذریم، ضمانت اجراهای پیش‌بینی شده برای قواعد دادرسی کیفری را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم کرد: الف) ضمانت اجراهای انتظامی؛^۱ ب) ضمانت اجراهای کیفری؛^۲ ج) ضمانت اجراهای تأثیرگذار بر فرایند کیفری. منظور از ضمانت اجراهای دسته اخیر آن است که عدم رعایت برخی قواعد دادرسی کیفری باعث می‌شود که ادامه فرایند کیفری با چالش مواجه شود و چه بسا به طور کامل متوقف گردد. قاعده ردّ ادله، در دسته اخیر قرار می‌گیرد.^۳

۱. برای نمونه، می‌توان به تبصره ماده ۱۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اشاره کرد. پس از آنکه ماده مذکور مقرر می‌دارد که «بازپرس مکلف است پیش از اخذ مرخصی، عزیمت به مأموریت، انتقال و مانند آن، نسبت به پرونده‌هایی که متهمان آن‌ها بازداشت می‌باشند، اقدام قانونی لازم را انجام دهد»، تبصره این ماده، محکومیت انتظامی تا درجه چهار را برای تخلف از این الزام قانونی پیش‌بینی می‌کند.
۲. ضمانت اجرای برخی قواعد دادرسی کیفری را باید در قوانین کیفری ماهوی جستجو کرد؛ برای نمونه، ماده ۱۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، حداکثر مدت تحت نظر قرار دادن متهم توسط ضابطان دادگستری را ۲۴ ساعت ذکر می‌کند. تبصره همین ماده نیز تحت نظر قرار دادن متهم بیش از ۲۴ ساعت را مصداق بازداشت غیر قانونی بیان می‌کند. بنابراین برای آگاهی از ضمانت اجرای این الزام قانون آیین دادرسی کیفری، باید به قانون مجازات اسلامی (ماده ۵۸۳ کتاب پنجم) مراجعه کرد و ضمانت اجرا را در آن قانون ملاحظه کرد (یک تا سه سال حبس یا جزای نقدی از شش تا هجده میلیون ریال).
۳. یکی دیگر از ضمانت اجراهایی که در برخی نظام‌های حقوقی وجود دارد و در این دسته قرار می‌گیرد، تخفیف مجازات است. به این معنا که تخلف مأموران در جمع‌آوری ادله، باعث تخفیف مجازات مرتکب جرم می‌شود (ر.ک: تدین، ۱۳۸۷: ۷۸/۳).

در رابطه با شناسایی مفهوم قاعده رد ادله در ادبیات علوم جنایی ایران و تعیین مصادیق آن در قوانین ایران شبهه‌ای بروز کرده و مصادیقی برای این قاعده ذکر شده است که به طور دقیق ذیل آن قرار نمی‌گیرند. در این قسمت از نوشتار حاضر، ابتدا به تبیین این شبهه پرداخته شده و سپس تلاش شده است تا مصداق دقیق این قاعده در حقوق ایران معرفی گردد.

۱-۴. خلط مفهوم قاعده رد ادله در حقوق ایران

چنان که پیشتر اشاره شد، ادله جمع‌آوری شده علیه متهم، به سه دلیل کلی مصونیت، غیر قابل اعتماد بودن و عدم رعایت ضوابط قانونی تحصیل دلیل، ممکن است مردود شوند و قابل ارائه و استناد در دادگاه نباشند. محل بحث از قاعده رد ادله، فرض اخیر است؛ یعنی موردی که دلیل، نه به جهت غیر قابل اعتماد بودن، بلکه به دلیل عدم رعایت ضوابط قانونی مردود می‌شود. اما در ادبیات علوم جنایی فارسی، بعضاً ملاحظه می‌شود که در فرضی صحبت از قاعده مذکور شده است که دلیل به جهت عدم قابلیت اعتماد به آن مردود می‌شود و نه به جهت عدم رعایت ضوابط شکلی تحصیل آن؛ برای نمونه، برخی از نویسندگان، اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را از مصادیق قاعده رد ادله بیان می‌کنند (گلدوزیان، ۱۳۷۰: ش ۶۳/۲۶-۶۴). مطابق این اصل «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود»^۱.

اما استناد به اصل ۳۸ قانون اساسی در زمینه اصل صداقت در تحصیل دلیل، یا چنان که در این مقاله مورد اشاره قرار گرفت «قاعده رد ادله» خالی از ایراد نیست. وجود این اصل در قانون اساسی، به هیچ وجه به معنای آن نیست که قانون‌گذار اساسی ایران، قاعده رد ادله را حداقل در زمینه اقرار حاصل از شکنجه پذیرفته است؛ زیرا مبنای این اصل با آنچه که در مورد قاعده رد ادله گفته شد، کاملاً متفاوت است.

۱. همین معنا در ماده ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ نیز بیان شده است: «هر گونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذ شده بدین وسیله حجت شرعی و قانونی نخواهد داشت».

توضیح آنکه عدم پذیرش اقرار حاصل از شکنجه، به شرح مذکور در اصل ۳۸ قانون اساسی و برخی قوانین عادی، به دلیل قابل اعتماد نبودن چنین اقراری است. به بیان دیگر، اساساً در مورد اینکه چنین اقراری دلالت بر واقع داشته باشد، تردید وجود دارد و از آنجا که نمی‌توان بر مبنای مردد، حکم به محکومیت کیفری صادر کرد، چنین اقراری نمی‌تواند مستند حکم قرار گیرد.

بنابراین اگرچه دلیلی که با نقض اصل ۳۸ قانون اساسی (و نیز ماده ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی) به دست آمده باشد، فاقد حجیت است و قاضی نمی‌تواند آن را مستند رأی خود قرار دهد، عدم قابلیت پذیرش آن، به سبب «ماهیت» غیر قابل اعتماد آن است و نه شیوه غیر قانونی تحصیل آن. اما در بحث قاعده ردّ ادله، وضعیت به کلی متفاوت است. در آنجا صحبت از عدم پذیرش دلیلی است که هیچ تردیدی در ماهیت آن وجود ندارد و دلالت آن بر واقع کاملاً روشن است اما از آن جهت که ضوابط قانونی در تحصیل آن رعایت نشده است، قابل استناد در دادگاه نیست. چنان که اشاره شد، اعمال این قاعده در حقوق ایالات متحده، در برخی موارد باعث براءت اشخاصی شده است که هیچ تردیدی در مجرمیت آن‌ها وجود نداشته است.^۱ بر خلاف اقرار حاصل از شکنجه، در «دلالت» این ادله بر مجرمیت، هیچ تردیدی وجود ندارد، اما پذیرفته نمی‌شوند؛ زیرا شیوه تحصیل آن‌ها غیر قانونی بوده است. در مقام مقایسه، عدم قابلیت پذیرش اقرار حاصل از شکنجه را می‌توان همانند عدم حجیت اقرار و شهادت صغیر دانست که نقصان آن از حیث «دلالت» بر واقع است و نه از جهت شیوه تحصیل.

۱. یکی از معروف‌ترین پرونده‌ها از این زمره که به دلیل شهرت متهم و پوشش تلویزیونی گسترده روند محاکمه، به «محاکمه قرن» هم معروف شد، مربوط به ورزشکار معروف فوتبال آمریکایی، او. جی. سیمپسون (O. J. Simpson) است. او در سال ۱۹۹۵ به قتل همسرش و فردی دیگر متهم شد و نهایتاً در طی محاکمه‌ای هشت ماهه، براءت حاصل کرد. دلیل اصلی براءت وی، اعمال قاعده رد توسط دادگاه بود. اما ارتکاب قتل توسط وی محرز بود و بر همین اساس، بعداً در سال ۱۹۹۷ در دعوی مدنی که بازماندگان قربانیان آن قتل‌ها علیه سیمپسون اقامه کردند، به پرداخت نزدیک به ۴۰ میلیون دلار غرامت به آن‌ها محکوم شد. حتی وی در سال ۲۰۰۶ اقدام به نوشتن کتابی با عنوان *If I Did It: Confessions of the Killer* (اگر چنان کرده بودم: اعترافات قاتل) نمود و در قالب یک شخصیت داستانی و تخیلی، به ارتکاب قتل‌ها اعتراف کرد و جزئیات آن‌ها را نیز شرح داد.

از آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که بر خلاف نظر برخی نویسندگان (همان: ۸۶)، پیش‌بینی شرایط قانونی ماهوی برای اقرار و شهادت نیز ملازمه‌ای با پذیرش قاعده رد ادله ندارد. به بیان دیگر، اینکه قانون‌گذار شرایطی را برای اعتبار اقرار و شهادت برشمرده و اقرار یا شهادت فاقد آن شرایط را بی اعتبار دانسته است، به معنای آن نیست که قاعده رد ادله در مفهوم خاص کلمه را پذیرفته است؛ زیرا قاعده رد، مبتنی بر «طریق» غیر قانونی تحصیل دلیل است و نه «ماهیت» مردد و غیر قابل اعتماد آن (همان: ۷۷). روشن است هنگامی که شرایط اقرار و شهادت وجود نداشته باشد، به ماهیت آن‌ها خدشه وارد می‌شود و نه شیوه تحصیل آن‌ها.

۲-۴. یافتن مصداق قاعده رد ادله در حقوق کیفری ایران

بر خلاف قوانین برخی دیگر از کشورها، قانون‌گذار ایران، قاعده رد ادله را به صورت یک حکم کلی نپذیرفته است.^۱ اما این امر بدان معنا نیست که قانون‌گذار ایرانی، با این قاعده بیگانه است. برعکس، در همان نخستین مجموعه قوانین مدون دادرسی کیفری ایران که در سال ۱۲۹۰ شمسی با عنوان اصول محاکمات جزایی به تصویب رسید، قاعده رد ادله پذیرفته شده بود. مطابق ماده ۳۶۸ این قانون «سلب حق تعیین وکیل مدافع از متهم باعث بطلان حکم [می‌شود]». چنین نقطه آغازی در روند تدوین قوانین دادرسی کیفری ایران، نوید آن را می‌داد که قاعده رد ادله بتواند جایگاه مناسبی در نظام عدالت کیفری ایران پیدا کند و در طول زمان توسعه یابد به طوری که منحصر به «سلب حق تعیین وکیل» باقی نماند و سلب سایر حقوق اساسی متهم در طول فرایند کیفری را نیز در بر گیرد. اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد و این رویکرد برای سال‌های طولانی در محاق قرار گرفت تا اینکه بار دیگر در سال ۱۳۷۰ و در قالب قانون «انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی» مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام، مورد توجه واقع شد؛ این بار هم منحصرأ در رابطه با سلب حق برخورداری از وکیل. مطابق تبصره ۲ ماده واحده قانون

۱. از جمله کشورهایی که این قاعده را به صورت بسیار گسترده پذیرفته‌اند، افغانستان است. قانون‌گذار این کشور در ماده ۷ قانون اجراءات جزایی افغانستان مصوب سال ۱۳۸۲ شمسی مقرر داشته است: «دلایل و شواهدی که بدون رعایت احکام قانون جمع‌آوری شده باشد، فاقد اعتبار بوده و محکمه نمی‌تواند مستند به آن حکم نماید» (برای مطالعه تفصیلی ر. ک: علامه، ۱۳۸۶: ش ۴۶/۱۷۰-۱۷۲).

مذکور، «هر گاه به تشخیص دیوان عالی کشور، محکمه‌ای حق وکیل گرفتن را از متهم سلب نماید، حکم صادره فاقد اعتبار قانونی بوده...» (نیازپور، ۱۳۸۶: ش ۱۰۹/۵۸). پس از سپری شدن بیش از دو دهه، بار دیگر جلوه‌ای از این قاعده در تبصره ۱ ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ پدیدار شد. مطابق این تبصره «سلب حق همراه داشتن وکیل یا عدم تفهیم این حق به متهم موجب بی‌اعتباری تحقیقات می‌شود». به این ترتیب، مجدداً قانون‌گذار از میان مجموعه حقوق متهم که ممکن است در تحقیقات مقدماتی مورد تضییع واقع شوند، حق برخورداری از وکیل را متمایز ساخته و با ضمانت اجرای رد، از آن حمایت خاص به عمل آورده است. اما متأسفانه این تبصره هیچ گاه فرصت اجرا نیافت و پیش از اجرایی شدن اصلاح شد. به موجب اصلاحیه تبصره مذکور در سال ۱۳۹۴ «سلب حق همراه داشتن وکیل و عدم تفهیم این حق به متهم به ترتیب موجب مجازات انتظامی درجه هشت و سه است».

این تغییر از دو جهت قابل تأمل است. نخست آنکه قانون‌گذار با این اصلاح نه فقط نسبت به سال ۱۳۷۰ (قانون انتخاب وکیل توسط اصحاب دعوی) بلکه حتی در مقایسه با سال ۱۲۹۰ (قانون اصول محاکمات جزایی) نیز عقب‌نشینی کرده و ضمانت اجرای نقض حق برخورداری از وکیل را کاهش داده و حمایت کمتری از این حق به عمل آورده است. این امر در دورانی که تضمین حقوق متهم در فرایند دادرسی، هر روز اهمیت بیشتری می‌یابد، رخداد مبارکی نیست. دوم آنکه با این تغییر، نظام کیفری ایران عملاً از قاعده رد ادله تهی گشت که البته این اتفاق با توجه به رویکرد اخیر قانون‌گذار، چندان عجیب نیست. هنگامی که سلب حق برخورداری از وکیل که بیش از صد سال پیش با ضمانت اجرای رد دلیل پاسخ داده می‌شد، از این ضمانت اجرا محروم می‌گردد، انتظار حمایت از سایر حقوق متهم با استفاده از ضمانت اجرای رد، چندان منطبق با رویکرد قانون‌گذار امروز نیست.

در همین راستا، قانون جدید آیین دادرسی کیفری برای یکی از مهم‌ترین زمینه‌های اعمال قاعده رد در نظام‌های حقوقی پیشرفته امروز، یعنی تفتیش غیر قانونی منازل، اماکن و اشیا و بازرسی غیر قانونی از اشخاص، ضمانت اجرای رد دلیل را پیش‌بینی نکرده است. توضیح آنکه طبق ماده ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تفتیش

منازل و اماکن و اشیا و بازرسی از اشخاص در غیر جرایم مشهود باید با اجازهٔ موردی مقام قضایی باشد. همین معنا در مادهٔ ۱۴۱ قانون مذکور نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^۱ ضمانت اجرای تخلف از این اوامر قانونی «توسط ضابطان» نیز در مادهٔ ۶۳ به صورت «سه ماه تا یک سال انفصال از خدمات دولتی» پیش‌بینی شده است. بنابراین اولاً ضمانت اجرای ارتکاب این تخلف توسط «مقام قضایی» مشخص نیست؛ زیرا در مادهٔ ۶۳ تأکید شده است که ضمانت اجرای مذکور، منحصر به ضابطان است. ثانیاً عدم رعایت ضوابط قانونی در تفتیش و بازرسی، هیچ تأثیری بر ادامهٔ فرایند کیفری و قابلیت پذیرش ادله‌ای که متعاقب این اقدام غیر قانونی جمع‌آوری شده‌اند، نمی‌گذارد. آن ادله به خوبی می‌توانند مبنای محکومیت متهم قرار گیرند؛ نهایتاً ضابط متخلف برای مدتی به انفصال از خدمت محکوم می‌شود.

نتیجه‌گیری

دادرسی کیفری، عرصهٔ تزاخم دو ضرورت متضاد است: ضرورت تحصیل دلیل ارتکاب جرم و تمهید زمینهٔ محکومیت بزه‌کار از یک‌سو و لزوم حفظ حقوق اصحاب دعوی، به ویژه متهم از سوی دیگر. آشتی دادن این ضرورت‌های ناهمسو و ایجاد تعادلی سازنده و مثبت بین آن‌ها، امری دشوار است که دقت عمل فراوان می‌طلبد. از جمله جلوه‌های بروز این تزاخم، شیوهٔ تحصیل دلایل ارتکاب جرم و ضمانت اجرای تخلف از الزامات قانونی مربوط به این امر است. در این زمینه دو رویکرد را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. رویکرد نخست، تخلف از الزامات قانونی تحصیل دلیل را باعث بی‌اعتباری دلیل می‌داند. این رویکرد، علاوه بر اینکه باعث باز داشتن مأموران از تضييع حقوق متهم در روند جمع‌آوری ادله می‌شود، نشان‌دهندهٔ سلامت عملکرد دستگاه قضایی در این زمینه نیز می‌باشد. از این منظر، دستگاه قضایی خود را از تخلف مأمور

۱. مطابق این ماده «دستور مقام قضایی برای ورود به منازل، اماکن بسته و تعطیل، تحت هر عنوان باید موردی باشد و موضوعی که تفتیش برای آن صورت می‌گیرد، زمان، دفعات ورود، اموال، اماکن و نشانی آن‌ها به صراحت مشخص شود. ضابطان مکلف‌اند ضمن رعایت دستورهای مقام قضایی، کیفیت تفتیش و بازرسی و نتیجه را در صورت مجلس تنظیم کرده، آن را به امضا یا اثر انگشت متصرف برسانند و مراتب را حداکثر ظرف ۲۴ ساعت به مقام قضایی اعلام کنند».

مبّرأ می‌سازد و عملکرد خود را بر مبنای ناصحیح اقدام وی استوار نمی‌سازد. این امر تحت عنوان قاعدهٔ ردّ ادله شناخته می‌شود و در حقوق ایالات متحده سابقه‌ای بیش از یک قرن دارد. اما از آنجا که اعمال این قاعده در برخی موارد باعث آزادی اشخاصی شده است که مرتکب جرایم شدیدی شده بودند، نظام قضایی این کشور در سال‌های اخیر در راستای تحدید دامنهٔ مذکور حرکت کرده است.

رویگرد دوم، تخلف مأموران از الزامات قانونی تحصیل دلیل را نه به عنوان نقطهٔ تاریکی در فرایند کیفری، بلکه در قالب تخلف شخصی وی مورد توجه قرار می‌دهد. روشن است که ردّ ادله در این رویکرد جایگاهی ندارد و موضوع نهایتاً با اعمال واکنش انتظامی یا کیفری نسبت به مأمور متخلف خاتمه می‌یابد اما ادله‌ای که با تخلف وی به دست آمده‌اند، به قوت خود باقی مانده و در دادگاه نیز مستند قرار می‌گیرند و چه بسا مبنای محکومیت متهم قرار گیرند. نظام حقوق ایران، چنین گرایشی دارد و به تبع آن، اصولاً به قاعدهٔ ردّ ادله توجهی نشان نداده است. تنها استثنایی که بر این اصل وارد شده است، مربوط به سلب حق برخورداری از وکیل است که طبق تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ باعث بی‌اعتباری کل تحقیقات دانسته شده است. متأسفانه این تبصره نیز پیش از آنکه به مرحلهٔ اجرا درآید، در اصلاحات قانون مذکور تغییر یافت و ضمانت اجرای ردّ دلیل و بطلان تحقیقات، از آن حذف شد. با این وصف در حال حاضر هیچ مصداقی از قاعدهٔ ردّ ادله در نظام کیفری ایران نمی‌توان سراغ گرفت.

به نظر می‌رسد قاعدهٔ رد، حداقل برای نقض حقوقی که جزء حقوق بنیادین متهم تلقی می‌شوند، ضروری باشد. نظام عدالت کیفری با عدم پذیرش چنین ادله‌ای، عملاً نشان می‌دهد که شأن و جایگاه بالایی برای این حقوق قائل است و حتی در مورد کسانی که مجرمیت آن‌ها محرز است نیز حاضر به اغماض نسبت به تزییع این حقوق نیست. ممکن است که این اقدام در بادی امر باعث رهایی برخی از بزه‌کاران شود، اما نهایتاً باعث افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری، از مجرای افزایش اعتماد عمومی خواهد شد. وقتی شهروندان ببینند که نظام عدالت کیفری، همواره التزام خود را به رعایت حقوق اساسی شهروندان حفظ می‌کند، اعتماد آن‌ها به این نظام و همکاری آن‌ها با این دستگاه افزایش خواهد یافت که این امر نیز باعث افزایش کارآمدی نظام عدالت کیفری خواهد شد.

کتاب‌شناسی

۱. تدین، عباس، «گستره دلیل در دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۶۷، ۱۳۸۸ ش.
۲. همو، «نظریه بطلان دلیل در فرایند دادرسی کیفری با تأکید بر حقوق فرانسه»، *تحقیقات حقوقی آزاد*، شماره ۳، ۱۳۸۷ ش.
۳. صانعی، پرویز، *حقوق و اجتماع*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱ ش.
۴. صلاحی، جاوید، *کیفرشناسی و دیدگاه‌های جدید*، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۵. علامه، غلامحیدر، «اصل تحصیل دلیل به روش قانونی در حقوق کیفری افغانستان»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۶، ۱۳۸۶ ش.
۶. قبانچی، حسام و حمیدرضا دانش‌ناری، «الگوهای دوگانه فرایند کیفری: کنترل جرم و دادرسی منصفانه»، *آموزه‌های حقوق کیفری*، شماره ۴، ۱۳۹۱ ش.
۷. کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق*، چاپ بیست و ششم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹ ش.
۸. گلدوزیان، ایرج، «دلیل باطل و آثار آن در سیستم‌های حقوقی مختلف»، *مجله حقوق دانشگاه تهران*، شماره ۲۶، ۱۳۷۰ ش.
۹. نیازپور، امیرحسین، «حق متهمان مبنی بر داشتن وکیل در فرایند کیفری: جلوه‌ای از حقوق شهروندی»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۸، ۱۳۸۶ ش.
10. Acker, James & David Brody, *Criminal Procedure: A Contemporary Perspective*, 2nd Edition, Massachusetts, Jones and Bartlett Publishers, 2004.
11. Alschuler, Albert, "Studying the Exclusionary Rule: An Empirical Classic", *University of Chicago Law Review*, Vol. 75, 2008.
12. Ashworth, Andrew, *The Criminal Process: An Evaluative Study*, 2nd edition, Oxford University Press, 1998.
13. Craig, Bradley, "Reconceiving the Fourth Amendment and the Exclusionary Rule", *Law and Contemporary Problems*, Vol. 73, 2010.
14. Dery, George M., "Good Enough for Government Work: The Court's Dangerous Decision, in Herring v. United States, To Limit the Exclusionary Rule to Only the Most Culpable Police Behavior", *George Mason Civil Rights Law Journal*, Vol. 20, Issue 20:1, 2009.
15. Fagan, Jeffrey & Tome Tyler, "Legitimacy and Cooperation: Why Do People Help the Police Fight Against Crime in Their Communities?", *Ohio State Journal of Criminal Law*, Vol. 6, 2008.
16. Harris, David, "How Accountability-Based Policing Can Reinforce or Replace the Fourth Amendment Exclusionary Rule", *Ohio State Journal of Criminal Law*, Vol. 7, 2009.
17. Rho, Hyeon-Ju, "The Exclusionary Rule in China and a Closer Look at the Dynamics of Reform", *International Law and Politics*, Vol. 43, 2011.

18. Kinports, Kit, "Culpability, Deterrence and the Exclusionary Rule", *William & Mary Bill of Rights Journal*, Vol. 21, Issue 3, 2013.
19. Packer, Herbert, "Two Models of the Criminal Process", *University of Pennsylvania Law Review*, Vol. 113, 1964.
20. Samaha, Joel, *Criminal Procedure*, 3rd Edition, Minneapolis, West Publishing Company, 1996.
21. Segal, Josh, "All of the Mysticism of Police Expertise: Legalizing Stop-and-Frisk in New York, 1961-1968", *Harvard Civil Rights-Civil Liberties Law Review*, Vol. 47, 2012.
22. Wayne, Bennet & Karren Hess, *Criminal Investigation*, 6th edition, Thomson Learning Inc, 2001.